

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند رحمتگر مهربان

الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ ﴿١﴾

فولادوند: الف لام راء این است آیات کتاب روشنگر

مکارم: الر - آن آیات کتاب آشکار است.

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٢﴾

فولادوند: ما آن را قرآنی عربی نازل کردیم باشد که بیندیشید

مکارم: ما آنرا قرآن عربی نازل کردیم تا شما درک کنید (و بیندیشید).

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْعَافِينَ ﴿٣﴾

فولادوند: ما نیکوترین سرگذشت را به موجب این قرآن که به تو وحی کردیم بر تو حکایت می‌کنیم و تو قطعاً پیش از آن از بی‌خبران بودی

مکارم: ما بهترین سرگذشتها را بر تو بازگو کردیم، از طریق وحی کردن این قرآن به تو، هر چند پیش از آن از غافلان بودی.

إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ ﴿٤﴾

فولادوند: [یاد کن] زمانی را که یوسف به پدرش گفت ای پدر من [در خواب] یازده ستاره را با خورشید و ماه دیدم دیدم [آنها] برای من سجده می‌کنند

مکارم: (بخاطر آن) هنگامی را که یوسف به پدرش گفت: پدرم! من در خواب دیدم یازده ستاره و خورشید و ماه در برابر من سجده می‌کنند!

قَالَ يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَى إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُبِينٌ ﴿٥﴾

فولادوند: [یعقوب] گفت ای پسرک من خوابت را برای برادرانت حکایت مکن که برای تو نیرنگی می‌اندیشند زیرا شیطان برای آدمی دشمنی آشکار است

مکارم: گفت: فرزندم! خواب خود را برای برادرانت بازگو مکن که برای تو نقشه خطرناک می‌کشند، چرا که شیطان دشمن آشکار انسان است!

وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَى آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَى أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٦﴾

فولادوند: و این چنین پروردگارت تو را برمی‌گزیند و از تعبیر خوابها به تو می‌آموزد و نعمتش را بر تو و بر خاندان یعقوب تمام می‌کند

همان گونه که قبلا بر پدران تو ابراهیم و اسحاق تمام کرد در حقیقت پروردگار تو دانای حکیم است

مکارم: و اینگونه پروردگارت تو را بر می‌گزیند، و از تعبیر خوابها به تو می‌آموزد، و نعمتش را بر تو و بر آل یعقوب تمام و کامل می‌کند، همانگونه که پیش از این بر پدران ابراهیم و اسحاق تمام کرد، پروردگار تو عالم و حکیم است.

لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٍ لِّلْمُتَلِّينَ ﴿٧﴾

فولادوند: به راستی در [سرگذشت] یوسف و برادرانش برای پرسندگان عبرت‌هاست

مکارم: در (داستان) یوسف و برادرانش نشانه‌های (هدایت) برای سؤال‌کنندگان بود.

إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِمَّا نَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٨﴾

فولادوند: هنگامی که [برادران او] گفتند یوسف و برادرش نزد پدرمان از ما که جمعی نیرومند هستیم دوست‌داشتنی‌ترند قطعا پدر ما در گمراهی آشکاری است

مکارم: هنگامی که (برادران) گفتند یوسف و برادرش (بنیامین) نزد پدر از ما محبوب‌ترند در حالی که ما نیرومندتریم، مسلما پدر ما، در گمراهی آشکار است!

أَقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ وَتَكُونُوا مِن بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ ﴿٩﴾

فولادوند: [یکی گفت] یوسف را بکشید یا او را به سرزمینی بیندازید تا توجه پدرتان معطوف شما گردد و پس از او مردمی شایسته باشید

مکارم: یوسف را بکشید یا او را به سرزمین دور دستی بیفکنید تا توجه پدر فقط با شما باشد و بعد از آن (از گناه خود توبه می‌کنید و) افراد صالحی خواهید بود!

قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَأَلْقُوهُ فِي غِيَابَةِ الْجُبِّ يَلْتَقِطْهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِن كُنْتُمْ فَاعِلِينَ ﴿١٠﴾

فولادوند: گوینده‌ای از میان آنان گفت یوسف را مکشید اگر کاری می‌کنید او را در نهانخانه چاه بیفکنید تا برخی از مسافران او را بگیرند

مکارم: یکی از آنها گفت یوسف را نکشید و اگر کاری می‌خواهید انجام دهید او را در نهانگاه چاه بیفکنید تا بعضی از قافله‌ها او را بگیرند (و با خود به مکان دوری ببرند).

قَالُوا يَا أَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَى يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ ﴿١١﴾

فولادوند: گفتند ای پدر تو را چه شده است که ما را بر یوسف امین نمی‌دانی در حالی که ما خیرخواه او هستیم

مکارم: (برادران نزد پدر آمدند و) گفتند پدر جان! چرا تو درباره (برادرمان) یوسف به ما اطمینان نمی‌کنی در حالی که ما خیر خواه او هستیم؟

أَرْسِلُهُ مَعَنَا غَدًا يَرْتَعُ وَيَلْعَبُ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ﴿١٢﴾

فولادوند: فردا او را با ما بفرست تا [در چمن] بگردد و بازی کند و ما به خوبی نگهبان او خواهیم بود
مکارم: او را فردا با ما (بخارج شهر) بفرست تا غذای کافی بخورد و بازی و تفریح کند و ما حافظ او هستیم.

قَالَ إِنِّي لِيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذَّبُّ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ ﴿١٣﴾

فولادوند: گفت اینکه او را بب رید سخت مرا اندوهگین می‌کند و می‌ترسم از او غافل شوید و گرگ او را بخورد
مکارم: (پدر) گفت من از دوری او غمگین می‌شوم و از این می‌ترسم که گرگ او را بخورد و شما از او غافل باشید!

قَالُوا لَئِنْ أَكَلَهُ الذَّبُّ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِذَا لَخَاسِرُونَ ﴿١٤﴾

فولادوند: گفتند اگر گرگ او را بخورد با اینکه ما گروهی نیرومند هستیم در آن صورت ما قطعاً [مردمی] بی‌مقدار خواهیم بود
مکارم: گفتند اگر او را گرگ بخورد با اینکه ما گروه نیرومندی هستیم ما از زیانکاران خواهیم بود (و هرگز چنین چیزی ممکن نیست).

فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَاجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابَةِ الْجَبِّ وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنْبِتْنَهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ

﴿١٥﴾

فولادوند: پس وقتی او را بردند و همداستان شدند تا او را در نهانخانه چاه بگذارند [چنین کردند] و به او وحی کردیم که قطعاً آنان را از این کارشان در حالی که نمی‌دانند با خبر خواهی کرد
مکارم: هنگامی که او را با خود بردند، و تصمیم گرفتند وی را در مخفی گاه چاه قرار دهند ما به او وحی فرستادیم که آنها را در آینده از این کارشان باخبر خواهی ساخت، در حالی که آنها نمی‌دانند.

وَجَاؤُوا أَبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ ﴿١٦﴾

فولادوند: و شامگاهان گریان نزد پدر خود [باز] آمدند

مکارم: شب هنگام در حالی که گریه می‌کردند بسراغ پدر آمدند.

قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَتَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ الذَّبُّ وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا وَلَوْ كُنَّا

صَادِقِينَ ﴿١٧﴾

فولادوند: گفتند ای پدر ما رفتیم مسابقه دهیم و یوسف را پیش کالای خود نهادیم آنگاه گرگ او را خورد ولی تو ما را هر چند راستگو باشیم باور نمی‌داری

مکارم: گفتند ای پدر ما رفتیم و مشغول مسابقه شدیم و یوسف را نزد اثاث خود گذاردیم و گرگ او را خورد! تو هرگز سخن ما را

تصدیق نخواهی کرد هر چند راستگو باشیم!

وَجَاؤُوا عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ ﴿١٨﴾

فولادوند: و پیراهنش را [آغشته] به خونی دروغین آوردند [یعقوب] گفت [نه] بلکه ن فس شما کاری [بد] را برای شما آراسته است اینک صبری نیکو [برای من بهتر است] و بر آنچه توصیف می‌کنید خدا یاری‌دهنده است
مکارم: و پیراهن او را با خونی دروغین (نزد پدر) آوردند، گفت: هوسهای نفسانی شما این کار را برایتان آراسته! من صبر جمیل می‌کنم (و ناسپاسی نخواهم کرد) و از خداوند در برابر آنچه شما می‌گوئید یاری می‌طلبم

وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَدْلَى دَلْوَهُ قَالَ يَا بُشْرَى هَذَا غُلَامٌ وَأَسْرُوهُ بِضَاعَةً وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ ﴿١٩﴾

فولادوند: و کاروانی آمد پس آب‌آور خود را فرستادند و دلوش را انداخت گفت مژده این يك پسر است و او را چون کالایی پنهان داشتند و خدا به آنچه می‌کردند دانا بود
مکارم: و کاروانی فرا رسید، مأمور آب را (بسراغ آب) فرستادند، او دلو خود را در چاه افکند، و صدا زد: مژده باد: این کودکی است (زیبا و دوست داشتنی) و این امر را بعنوان يك سرمایه از دیگران مخفی داشتند و خداوند به آنچه آنها انجام می‌دادند آگاه است.

وَشَرَّوهُ بَثْمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَكَأْتُوا فِيهِ مِنَ الرَّاهِدِينَ ﴿٢٠﴾

فولادوند: و او را به بهای ناچیزی چند درهم فروختند و در آن بی‌رغبت بودند
مکارم: و او را به بهای کمی - چند درهم - فروختند، و نسبت به (فروختن) او بیاعتنا بودند (چرا که می‌ترسیدند رازشان فاش شود).

وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٢١﴾

فولادوند: و آن کس که او را از مصر خریده بود به همسرش گفت نیکش بدار شاید به حال ما سود بخشد یا او را به فرزندی اختیار کنیم و بدین گونه ما یوسف را در آن سرزمین مکانت بخشیدیم تا به او تاویل خوابها را بیاموزیم و خدا بر کار خویش چیره است ولی بیشتر مردم نمی‌دانند

مکارم: و آنکس که او را از سرزمین مصر خرید به‌همسرش گفت: مقام وی را گرامی دار، شاید برای ما مفید باشد، و یا او را بعنوان فرزند انتخاب کنیم، و اینچنین یوسف را در آن سرزمین متمکن ساختیم، (ما این کار را کردیم) تا تعبیر خواب را بیاموزد و خداوند بر کار خود پیروز است، ولی اکثر مردم نمی‌دانند.

وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿٢٢﴾

فولادوند: و چون به حد رشد رسید او را حکمت و دانش عطا کردیم و نیکوکاران را چنین پاداش می‌دهیم

مکارم: و هنگامی که بمرحله بلوغ و قوت رسید ما حکم و علم به او دادیم و اینچنین نیکوکاران را پاداش می‌دهیم.

وَرَاوَدْتُهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ ﴿٢٣﴾

فولادوند: و آن [بانو] که وی در خانه‌اش بود خواست از او کام گیرد و درها را [بپای] چفت کرد و گفت بیا که از آن توام [یوسف]

گفت پناه بر خدا او آقای من است به من جای نیکو داده است قطعاً ستمکاران رستگار نمی‌شوند

مکارم: و آن زن که یوسف در خانه او بود از او تمنای کامجویی کرد و درها را بست و گفت بشتاب بسوی آنچه برای تو مهیاست!

(یوسف) گفت پناه می‌برم بخدا، او (عزیز مصر) صاحب نعمت من است، مقام مرا گرامی داشته (آیا ممکن است به او ظلم و

خیانت کنم؟) مسلماً ظالمان رستگار نمی‌شوند.

وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ ﴿٢٤﴾

فولادوند: و در حقیقت [آن زن] آهنگ وی کرد و [یوسف نیز] اگر برهان پروردگارش را ندیده بود آهنگ او می‌کرد چنین [کردیم] تا

بدی و زشتکاری را از او بازگردانیم چرا که او از بندگان مخلص ما بود

مکارم: آن زن قصد او را کرد، و او نیز - اگر برهان پروردگار را نمی‌دید - قصد وی را - مینمود، اینچنین کردیم تا بدی و فحشاء را از او

دور سازیم چرا که او از بندگان مخلص ما بود.

وَاسْتَبَقَا الْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ وَأَلْفِيَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٢٥﴾

فولادوند: و آن دو به سوی در بر یکدیگر سبقت گرفتند و [آن زن] پیراهن او را از پشت بدرید و در آستانه در آقای آن زن را یافتند آن

گفت کیفر کسی که قصد بد به خانواده تو کرده چیست جز اینکه زندانی یا [دچار] عذابی دردناک شود

مکارم: و هر دو بسوی در دویدند (در حالی که همسر عزیز، یوسف را تعقیب می‌کرد و پیراهن او را از پشت پاره کرد و در این

هنگام آقای آن زن را دم در یافتند! آن زن گفت: کیفر کسی که نسبت به اهل تو اراده خیانت کند جز زندان و یا عذاب دردناک چه

خواهد بود؟!

قَالَ هِيَ رَاوَدْتَنِي عَنْ نَفْسِي وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ ﴿٢٦﴾

فولادوند: [یوسف] گفت او از من کام خواست و شاهی از خانواده آن زن شهادت داد اگر پیراهن او از جلو چاک خورده زن راست گفته و او از دروغگویان است

مکارم: (یوسف) گفت او مرا با اصرار بسوی خود دعوت کرد و در این هنگام شاهی از خانواده آن زن شهادت داد که اگر پیراهن او از پیش رو پاره شده آن زن راست می‌گوید و او از دروغگویان است.

وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدًّا مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٢٧﴾

فولادوند: و اگر پیراهن او از پشت دریده شده زن دروغ گفته و او از راستگویان است

مکارم: و اگر پیراهنش از پشت سر پاره شده آن زن دروغ می‌گوید و او از راستگویان است.

فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ قُدًّا مِنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ ﴿٢٨﴾

فولادوند: پس چون [شوهرش] دید پیراهن او از پشت چاک خورده است گفت بی‌شک این از نیرنگ شما [زنان] است که نیرنگ شما [زنان] بزرگ است

مکارم: هنگامی که (عزیز مصر) دید پیراهن او (یوسف) از پشت سر پاره شده گفت این از مکر و حيله شماست که مکر و حيله شما زنان عظیم است.

يُوسُفُ أَعْرَضَ عَنْ هَذَا وَاسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ إِنَّكِ كُنْتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ ﴿٢٩﴾

فولادوند: ای یوسف از این [پیشامد] روی بگردان و تو [ای زن] برای گناه خود آمرزش بخواه که تو از خطاکاران بوده‌ای

مکارم: یوسف! از این موضوع صرف‌نظر کن، و تو ای زن نیز از گناهت استغفار کن که از خطاکاران بودی.

وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَةٌ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٣٠﴾

فولادوند: و [دسته‌ای از] زنان در شهر گفتند زن عزیز از غلام خود کام خواسته و سخت‌خاطرخواه او شده است به راستی ما او را در گمراهی آشکاری می‌بینیم

مکارم: گروهی از زنان شهر گفتند که همسر عزیز جوانش (غلامش را) بسوی خود دعوت می‌کند و عشق این جوان در اعماق قلبش نفوذ کرده، ما او را در گمراهی آشکار می‌بینیم!

فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكًا وَأَتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِّنْهُنَّ سَكِينًا وَقَالَتْ أَخْرِجْ عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ ﴿٣١﴾

فولادوند: پس چون [همسر عزیز] از مکرشان اطلاع یافت نزد آنان [کسی] فرستاد و محفلی برایشان آماده ساخت و به هر يك از آنان [میوه و] کاردی داد و [به یوسف] گفت بر آنان درآی پس چون [زنان] او را دیدند وی را بس شگرف یافتند و [از شدت هیجان]

دستهای خود را بردند و گفتند منزه است خدا این بشر نیست این جز فرشته‌ای بزرگوار نیست

مکارم: هنگامی که (همسر عزیز) از فکر آنها باخبر شد بسراغ آنها فرستاد (و از آنها دعوت کرد) و برای آنها پشتمی های گرانقیمتی فراهم ساخت، و بدست هر کدام چاقوئی (برای بریدن میوه) داد و در این موقع (به یوسف) گفت وارد مجلس آنان شو، هنگامی که چشمشان به او افتاد در تعجب فرو رفتند و (بی اختیار) دستهای خود را بردند! و گفتند منزه است خدا این بشر نیست، این يك فرشته بزرگوار است!

قَالَتْ فَذَلِكَ الَّذِي لُمْتَنِي فِيهِ وَلَقَدْ رَاوَدتُّهُ عَن نَّفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ وَلَئِن لَّمْ يَفْعَلْ مَا أَمَرُهُ لَيَسْجَنَنَّ وَيَكُونًا
مِّنَ الصَّاغِرِينَ ﴿٣٢﴾

فولادوند: [زلیخا] گفت این همان است که در باره او سرزنش می‌کردید آری من از او کام خواستم و [لی] او خود را نگاه داشت و اگر آنچه را به او دستور می‌دهم نکند قطعاً زندانی خواهد شد و حتماً از خوارشدگان خواهد گردید

مکارم: (همسر عزیز) گفت این همان کسی است که بخاطر (عشق) او مرا سرزنش کردید. (آری) من او را به خویشتن دعوت کردم و او خودداری کرد، و اگر آنچه را دستور می‌دهم انجام ندهد به زندان خواهد افتاد و مسلماً خوار و ذلیل خواهد شد!

قَالَ رَبُّ السِّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُن مِّنَ
الْجَاهِلِينَ ﴿٣٣﴾

فولادوند: [یوسف] گفت پروردگارا زندان برای من دوست‌داشتنی‌تر است از آنچه مرا به آن می‌خوانند و اگر نیرنگ آنان را از من بازنگردانی به سوی آنان خواهم گرایید و از [جمله] نادانان خواهم شد

مکارم: (یوسف) گفت پروردگارا! زندان نزد من محبوبتر است از آنچه اینها مرا بسوی آن می‌خوانند و اگر مکر و نیرنگ آنها را از من بازنگردانی قلب من به آنها متمایل می‌گردد و از جاهلان خواهم بود.

فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ

الْعَلِيمُ ﴿٣٤﴾

فولادوند: پس پروردگارش [دعای] او را اجابت کرد و نیرنگ آنان را از او بگردانید آری او شنوای داناست **مکارم:** پروردگارش دعای او را اجابت کرد و مکر آنها را از او بگردانید چرا که او شنوا و داناست.

ثُمَّ بَدَأَ لَهُمْ مِّن بَعْدِ مَا رَأَوْا الْآيَاتِ لَيْسَجَنَّهُ حَتَّىٰ حِينٍ ﴿٣٥﴾

فولادوند: آنگاه پس از دیدن آن نشانه‌ها به نظرشان آمد که او را تا چندی به زندان افکنند

مکارم: بعد از آنکه نشانه‌های (پاکی یوسف) را دیدند تصمیم گرفتند او را تا مدتی زندانی کنند.

وَدَخَلَ مَعَهُ السَّجْنَ فَتَيَانَ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا وَقَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْزًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبِّئْنَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ ﴿٣٦﴾

فولادوند: و دو جوان با او به زندان درآمدند [روزی] یکی از آن دو گفت من خویشتن را [به خواب] دیدم که [انگور برای] شراب می‌فشارم و دیگری گفت من خود را [به خواب] دیدم که بر روی سرم نان می‌برم و پرندگان از آن می‌خورند به ما از تعبیرش خبر ده که ما تو را از نیکوکاران می‌بینیم.

مکارم: و دو جوان همراه او وارد زندان شدند، یکی از آن دو گفت من در عالم خواب دیدم که (انگور برای) شراب می‌فشارم، و دیگری گفت من در خواب دیدم که نان بر سرم حمل می‌کنم و پرندگان از آن می‌خورند ما را از تعبیر آن آگاه ساز که تو را از نیکوکاران می‌بینیم.

قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَّأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذَلِكَمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ ﴿٣٧﴾

فولادوند: گفت غذایی را که روزی شماست برای شما نمی‌آورند مگر آنکه من از تعبیر آن به شما خبر می‌دهم پیش از آنکه [تعبیر آن] به شما برسد این از چیزهایی است که پروردگارم به من آموخته است من آیین قومی را که به خدا اعتقاد ندارند و منکر آخرتند رها کرده‌ام.

مکارم: (یوسف) گفت پیش از آنکه جیره غذایی شما فرا رسد شما را از تعبیر خوابتان آگاه خواهم ساخت این از علم و دانشی است که پروردگارم به من آموخته من آئین جمعیتی را که ایمان بخدا ندارند و به سرای دیگر کافرند ترک گفتم (و شایسته چنین موهبتی شدم).

وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ ﴿٣٨﴾

فولادوند: و آیین پدرانم ابراهیم و اسحاق و یعقوب را پیروی نموده‌ام برای ما سزاوار نیست که چیزی را شریک خدا کنیم این از عنایت خدا بر ما و بر مردم است ولی بیشتر مردم سپاسگزاری نمی‌کنند.

مکارم: من از آئین پدرانم ابراهیم و اسحاق و یعقوب پیروی کردم، برای ما شایسته نبود چیزی را شریک خدا قرار دهیم، این از فضل خدا بر ما و بر مردم است ولی اکثر مردم شکرگزاری نمی‌کنند.

يَا صَاحِبِي السَّجْنِ أَرَأَبٌ مُتَّفِرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ ﴿٣٩﴾

فولادوند: ای دو رفیق زندانیم آیا خدایان پراکنده بهترند یا خدای یگانه مقتدر

مکارم: ای دوستان زندانی من آیا خدایان پراکنده بهترند یا خداوند واحد قهار؟

مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءُ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مِمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقِيمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٤٠﴾

فولادوند: شما به جای او جز نامهایی [چند] را نمی‌پرستید که شما و پدرانتان آنها را نامگذاری کرده‌اید و خدا دلیلی بر [حقانیت] آنها نازل نکرده است فرمان جز برای خدا نیست دستور داده که جز او را نپرستید این است دین درست ولی بیشتر مردم نمی‌دانند
مکارم: این معبودهایی را که غیر از خدا می‌پرستید چیزی جز اسمهای (بی مسما) که شما و پدرانتان آنها را خدا نامیده‌اید نیست، خداوند هیچ دلیلی برای آن نازل نکرده، حکم تنها از آن خداست، فرمان داده که غیر از او را نپرستید، اینست آئین پا بر جا ولی اکثر مردم نمی‌دانند.

يَا صَاحِبِي السَّجْنِ أَمَا أَحَدُكُمْ فَيَسْتَفِي رَبُّهُ خَمْرًا وَأَمَّا الْآخِرُ فَيُصَلِّبُ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ ﴿٤١﴾

فولادوند: ای دو رفیق زندانیم اما یکی از شما به آقای خود باده می‌نوشاند و اما دیگری به دار آویخته می‌شود و پرنندگان از [مغز] سرش می‌خورند امری که شما دو تن از من جویا شدید تحقق یافت

مکارم: ای دوستان زندانی من! اما یکی از شما (آزاد می‌شود و) ساقی شراب برای صاحب خود خواهد شد، و اما دیگری به دار آویخته می‌شود و پرنندگان از سر او می‌خورند! این امری که درباره آن از من نظر خواستید قطعی و حتمی است.

وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِّنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السَّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ ﴿٤٢﴾

فولادوند: و [یوسف] به آن کس از آن دو که گمان می‌کرد خلاص می‌شود گفت مرا نزد آقای خود به یاد آور و [لی] شیطان یادآوری به آقايش را از یاد او برد در نتیجه چند سالی در زندان ماند

مکارم: و به آن یکی از آن دو که می‌دانست رهایی می‌یابد گفت: مرا نزد صاحب (سلطان مصر) یادآوری کن، ولی شیطان یادآوری او را نزد صاحبش از خاطر وی برد و بدنبال آن چند سال در زندان باقی ماند.

وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعَ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُؤْيَايَ إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ ﴿٤٣﴾

فولادوند: و پادشاه [مصر] گفت من [در خواب] دیدم هفت گاو فربه است که هفت [گاو] لاغر آنها را می‌خورند و هفت خوشه سبز و [هفت خوشه] خشکیده دیگر ای سران قوم اگر خواب تعبیر می‌کنید در باره خواب من به من نظر دهید

مکارم: ملك گفت من در خواب دیدم هفت گاو چاق را که هفت گاو لاغر آنها را می‌خورند، و هفت خوشه سبز و هفت خوشه خشکیده (که خشکیده‌ها بر سبزه‌ها پیچیدند و آنها را از بین بردند) ای جمعیت اشراف! درباره خواب من نظر دهید اگر خواب را تعبیر

می‌کنید!

قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالَمِينَ ﴿٤٤﴾

فولادوند: گفتند خوابهایی است پریشان و ما به تعبیر خوابهای آشفته دانا نیستیم

مکارم: گفتند خوابهای پریشان و پراکنده است و ما از تعبیر اینگونه خوابها آگاه نیستیم!

وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا أُنَبِّئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ ﴿٤٥﴾

فولادوند: و آن کس از آن دو [زندانی] که نجات یافته و پس از چندی [یوسف را] به خاطر آورده بود گفت مرا به [زندانی] بفرستید تا

شما را از تعبیر آن خبر دهم

مکارم: و آن یکی از آن دو نفر که نجات یافته بود - و بعد از مدتی متذکر شد گفت من تاویل آنرا به شما خبر می‌دهم مرا به سراغ

(آن جوان زندانی بفرستید).

يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعُ عِجَافٍ وَسَبْعِ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ
يَابِسَاتٍ لَّعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿٤٦﴾

فولادوند: ای یوسف ای مرد راستگوی در باره [این خواب که] هفت گاو فربه هفت [گاو] لاغر آنها را می‌خورند و هفت‌خوشه سبز

و [هفت‌خوشه] خشکیده دیگر به ما نظر ده تا به سوی مردم برگردم شاید آنان [تعبیرش را] بدانند

مکارم: یوسف ای مرد بسیار راستگو درباره این خواب اظهار نظر کن که هفت گاو چاق را هفت گاو لاغر می‌خورند، و هفت

خوشه تر و هفت خوشه خشکیده، تا من به سوی مردم باز گردم تا آنها آگاه شوند.

قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَأْبًا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِّمَّا تَأْكُلُونَ ﴿٤٧﴾

فولادوند: گفت هفت‌سال پی در پی می‌کارید و آنچه را درویدید جز اندکی را که می‌خورید در خوشه‌اش واگذارید

مکارم: گفت هفت سال با جدیت زراعت می‌کنید، و آنچه را درو کردید - جز کمی که می‌خورید - بقیه را در خوشه‌های خود

بگذارید (و ذخیره نمائید).

ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعٌ شِدَادٌ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِّمَّا تُحْصِنُونَ ﴿٤٨﴾

فولادوند: آنگاه پس از آن هفت‌سال سخت می‌آید که آنچه را برای آن [سالها] از پیش نهاده‌اید جز اندکی را که ذخیره می‌کنید

همه را خواهند خورد

مکارم: پس از آن هفت سال سخت (و خشکی و قحطی) می‌آید که آنچه را شما برای آنها ذخیره کرده‌اید می‌خورند جز کمی که

(برای بذر) ذخیره خواهید کرد.

ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُعَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يَعْرِضُونَ ﴿٤٩﴾

فولادوند: آنگاه پس از آن سالی فرا می‌رسد که به مردم در آن [سال] باران می‌رسد و در آن آب میوه می‌گیرند

مکارم: سپس سالی فرا می‌رسد که باران فراوان نصیب مردم می‌شود و در آن سال مردم عصیر (میوه‌ها و دانه‌های روغنی) می‌گیرند.

وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ فَاسْأَلْهُ مَا بَالُ النِّسْوَةِ الَّتِي قَطَعْنَ
أَيْدِيَهُنَّ إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ ﴿٥٠﴾

فولادوند: و پادشاه گفت او را نزد من آورید پس هنگامی که آن فرستاده نزد وی آمد [یوسف] گفت نزد آقای خویش برگرد و از او بپرس که حال آن زنانی که دستهای خود را بریدند چگونه است زیرا پروردگار من به نیرنگ آنان آگاه است

مکارم: ملك گفت او را نزد من آورید، ولی هنگامی که فرستاده او نزد وی (یوسف) آمد گفت به سوی صاحب باز گرد و از او بپرس ماجرای زنانی که دستهای خود را بریدند چه بوده؟ که خدای من به نیرنگ آنها آگاه است.

قَالَ مَا خَطْبُكُنَّ إِذْ رَاوَدْتُنَّ يُوسُفَ عَنِ نَفْسِهِ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ قَالَتِ امْرَأَةُ الْعَزِيزِ
الآن حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٥١﴾

فولادوند: [پادشاه] گفت وقتی از یوسف کام [می]خواستید چه منظور داشتید زنان گفتند منزه ست خدا ما گناهی بر او

نمی‌دانیم همسر عزیز گفت اکنون حقیقت آشکار شد من [بودم که] از او کام خواستم و بی‌شک او از راستگویان است

مکارم: (ملك آنها را احضار کرد و) گفت جریان کار شما - به هنگامی که یوسف را به سوی خویش دعوت کردید - چه بود؟ گفتند منزه است خدا، ما هیچ عیبی در او نیافتیم (در این هنگام) همسر عزیز گفت: الان حق آشکار گشت! من بودم که او را به سوی خود دعوت کردم! و او از راستگویان است.

ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ ﴿٥٢﴾

فولادوند: [یوسف گفت] این [درخواست اعاده حیثیت] برای آن بود که [عزیز] بداند من در نهان به او خیانت نکردم و خدا نیرنگ

خائنان را به جایی نمی‌رساند

مکارم: این سخن را بخاطر آن گفتم تا بداند من در غیاب به او خیانت نکردم و خداوند مکر خائنان را رهبری نمی‌کند.

وَمَا أُبْرِيءُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٥٣﴾

فولادوند: و من نفس خود را تبرئه نمی‌کنم چرا که نفس قطعاً به بدی امر می‌کند مگر کسی را که خدا رحم کند زیرا پروردگار من

آمرزنده مهربان است

مکارم: من هرگز نفس خویش را تبرئه نمی‌کنم که نفس (سرکش)، بسیار به بدیها امر می‌کند مگر آنچه را پروردگارم رحم کند،

پروردگارم غفور و رحیم است.

وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ اَسْتَخْلِصُهُ لِنَفْسِي فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ ﴿٥٤﴾

فولادوند: و پادشاه گفت او را نزد من آورید تا وی را خاص خود کنم پس چون با او سخن راند گفت تو امروز نزد ما با منزلت و امین هستی

مکارم: ملك (مصر) گفت: او (یوسف) را نزد من آورید تا وی را مخصوص خود گردانم هنگامی که (یوسف نزد وی آمد و) با او صحبت کرد (ملك به عقل و درایت او پی برد و) گفت تو امروز نزد ما منزلت عالی داری و مورد اعتماد هستی.

قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلَيْمُ ﴿٥٥﴾

فولادوند: [یوسف] گفت مرا بر خزانه‌های این سرزمین بگمار که من نگهبانی دانا هستم
مکارم: (یوسف) گفت مرا سرپرست خزان سرزمین (مصر) قرار ده که نگهدارنده و آگاهم.

وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُوا مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ﴿٥٦﴾

فولادوند: و بدین گونه یوسف را در سرزمین [مصر] قدرت دادیم که در آن هر جا که می خواست سکونت می‌کرد هر که را بخواهیم به رحمت خود می‌رسانیم و اجر نیکوکاران را تباہ نمی‌سازیم

مکارم: و اینگونه ما به یوسف در سرزمین (مصر) قدرت دادیم که هرگونه می‌خواست در آن منزل می‌گزید (و تصرف می‌کرد) ما رحمت خود را به هر کس بخواهیم (و شایسته بدانیم) می‌بخشیم و پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کنیم.

وَلَا جُرْ الْآخِرَةَ خَيْرٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ ﴿٥٧﴾

فولادوند: و البته اجر آخرت برای کسانی که ایمان آورده و پرهیزگاری می‌نمودند بهتر است
مکارم: و پاداش آخرت برای آنها که ایمان آورده‌اند و پرهیزگارند بهتر است.

وَجَاءَ إِخْوَةَ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ ﴿٥٨﴾

فولادوند: و برادران یوسف آمدند و بر او وارد شدند [او] آنان را شناخت ولی آنان او را نشناختند
مکارم: برادران یوسف آمدند و بر او وارد شدند، او آنها را شناخت، ولی آنها وی را نشناختند.

وَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ قَالَ ائْتُونِي بِأَخٍ لَكُمْ مِّنْ أَيْكُمُ إِلَّا تَرَوُنَّ أُنِّي أُوْفِي الْكَيْلَ وَأَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ ﴿٥٩﴾

فولادوند: و چون آنان را به خوار و بارشان مجهز کرد گفت برادر پدری خود را نزد من آورید مگر نمی‌بینید که من پیمانہ را تمام می‌دهم و من بهترین میزبانانم

مکارم: و هنگامی که (یوسف) بارهای آنها را آماده ساخت گفت (دفعه آینده) آن برادری را که از پدر دارید نزد من آورید، آیا

نمی بینید من حق پیمانہ را ادا می کنم و من بهترین می زبانم؟!

فَإِنْ لَّمْ تَأْتُونِي بِهِ فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي وَلَا تَقْرَبُونِ ﴿٦٠﴾

فولادوند: پس اگر او را نزد من نیاوردید برای شما نزد من پیمانهای نیست و به من نزدیک نشوید

مکارم: و اگر او را نزد من نیاوردید نه کیل (و پیمانهای از غله) نزد من خواهید داشت و نه (اصلاً) نزدیک من شوید!

قَالُوا سَنُرَاوِدُ عَنْهُ أَبَاهُ وَإِنَّا لَفَاعِلُونَ ﴿٦١﴾

فولادوند: گفتند او را با نیرنگ از پدرش خواهیم خواست و محققاً این کار را خواهیم کرد

مکارم: گفتند ما با پدرش گفتگو خواهیم کرد (و سعی می کنیم موافقتش را جلب نمائیم) و ما این کار را خواهیم کرد.

وَقَالَ لِفِتْيَانِهِ اجْعَلُوا بِضَاعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا إِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿٦٢﴾

فولادوند: و [یوسف] به غلامان خود گفت سرمایه های آنان را در بارهایشان بگذارید شاید وقتی به سوی خانواده خود برمی گردند

آن را بازبند امید که آنان بازگردند

مکارم: (سپس) به کارگزاران خود گفت آنچه را به عنوان قیمت پرداخته اند در بارهایشان بگذارید شاید آنها پس از مراجعت به

خانواده خویش بشناسند و شاید برگردند.

فَلَمَّا رَجِعُوا إِلَىٰ أَبِيهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ فَأَرْسِلْ مَعَنَا آخَانًا نَكْتُلُ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ﴿٦٣﴾

فولادوند: پس چون به سوی پدر خود بازگشتند گفتند ای پدر پیمانہ از ما منع شد برادرمان را با ما بفرست تا پیمانہ بگیریم و ما

نگهبان او خواهیم بود

مکارم: و هنگامی که آنها به سوی پدرشان بازگشتند گفتند ای پدر دستور داده شده که به ما پیمانہ ای (از غله) ندهند لذا

برادرمان را با ما بفرست تا سهمی (از غله) دریافت داریم و ما او را محافظت خواهیم کرد.

قَالَ هَلْ آمَنُكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَا أَمِنْتُكُمْ عَلَىٰ أَخِيهِ مِنْ قَبْلُ فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ﴿٦٤﴾

فولادوند: [یعقوب] گفت آیا همان گونه که شما را پیش از این بر برادرش امین گردانیدم بر او امین سازم پس خدا بهترین نگهبان

است و اوست مهربانترین مهربانان

مکارم: گفت آیا من نسبت به او به شما اطمینان کنم همانگونه که نسبت به برادرش (یوسف) اطمینان کردم (و دیدید چه شد؟!)

و (در هر حال) خداوند بهترین حافظ و ارحم الراحمین است.

وَلَمَّا فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ وَجَدُوا بِضَاعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مَا نَبْغِي هَذِهِ بِضَاعَتُنَا رُدَّتْ إِلَيْنَا وَنَمِيرُ

أَهْلَنَا وَنَحْفَظُ أَخَانًا وَنَزِدَادُ كَيْلٍ بَعِيرٍ ذَلِكَ كَيْلٌ يَسِيرٌ ﴿٦٥﴾

فولادوند: و هنگامی که بارهای خود را گشودند دریافتند که سرمایه شان بدانها بازگردانیده شده است گفتند ای پدر [دیگر] چه

می‌خواهیم این سرمایه ماست که به ما بازگردانیده شده است قوت خانواده خود را فراهم و برادرمان را نگرهانی می‌کنیم و [با بردن او] يك بار شتر می‌افزاییم و این [پیمانۀ اضافی نزد عزیز] پیمانۀ ای ناچیز است

مکارم: و هنگامی که متاع خود را گشودند دیدند سرمایه آنها به آنها باز گردانده شده! گفتند پدر! ما دیگر چه می‌خواهیم؟ این سرمایه ماست که به ما باز پس گردانده شده! (پس چه بهتر که برادر را با ما بفرستی) و ما برای خانواده خویش مواد غذایی می‌آوریم و برادرمان را حفظ خواهیم کرد و پیمانۀ بزرگتری دریافت خواهیم داشت، این پیمانۀ کوچکی است!

قَالَ لَنْ أُرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتَّى تُؤْتُونِ مَوْثِقًا مِّنَ اللَّهِ لَتَأْتُنَّنِي بِهِ إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قَالَ اللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ ﴿٦٦﴾

فولادوند: گفت هرگز او را با شما نخواهم فرستاد تا با من با نام خدا پیمان استواری ببندید که حتماً او را نزد من باز آورید مگر آنکه گرفتار [حادثه‌ای] شوید پس چون پیمان خود را با او استوار کردند [یعقوب] گفت خدا بر آنچه می‌گوییم وکیل است

مکارم: گفت: من هرگز او را با شما نخواهم فرستاد مگر اینکه پیمان مؤکد الهی بدهید که او را حتماً نزد من خواهید آورد، مگر اینکه (بر اثر مرگ یا علت دیگر) قدرت از شما سلب گردد، و هنگامی که آنها پیمان مؤثق خود را در اختیار او گذاردند گفت: خداوند نسبت به آنچه می‌گوئیم ناظر و حافظ است.

وَقَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِن بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِن أَبْوَابٍ مُّتَفَرِّقَةٍ وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ ﴿٦٧﴾

فولادوند: و گفت ای پسران من [همه] از يك دروازه [به شهر] در نیابید بلکه از دروازه‌های مختلف وارد شوید و من [با این سفارش] چیزی از [قضای] خدا را از شما دور نمی‌توانم داشت فرمان جز برای خدا نیست بر او توکل کردم و توکل‌کنندگان باید بر او توکل کنند

مکارم: (هنگامی که می‌خواستند حرکت کنند، یعقوب) گفت فرزندان من! از يك در وارد نشوید، بلکه از درهای متفرق وارد گردید و (من با این دستور) نمی‌توانم حادثه‌های را که از سوی خدا حتمی است از شما دفع کنم، حکم و فرمان تنها از آن خدا است بر او توکل کرده‌ام و همه متوکلان باید بر او توکل کنند.

وَلَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُم مَّا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا حَاجَةٌ فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضَاهَا وَإِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِّمَا عَلَّمْنَاهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٦٨﴾

فولادوند: و چون همان گونه که پدرانشان به آنان فرمان داده بود وارد شدند [این کار] چیزی را در برابر خدا از آنان برطرف نمی‌کرد جز اینکه یعقوب نیازی را که در دلش بود برآورد و بی‌گمان او از [برکت] آنچه بدو آموخته بودیم دارای دانشی [فراوان] بود ولی بیشتر مردم نمی‌دانند

مکارم: و هنگامی که از همان طریق که پدر به آنها دستور داده وارد شدند این کار هیچ حادثه حتمی الهی را نمی‌توانست از آنها

دور سازد جز حاجتی در دل یعقوب (که از این راه) انجام شد (و خاطرش تسکین یافت) و او از برکت تعلیمی که ما به او داده‌ایم علم فراوانی دارد در حالی که اکثر مردم نمی‌دانند.

وَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ آوَى إِلَيْهِ أَخَاهُ قَالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٦٩﴾

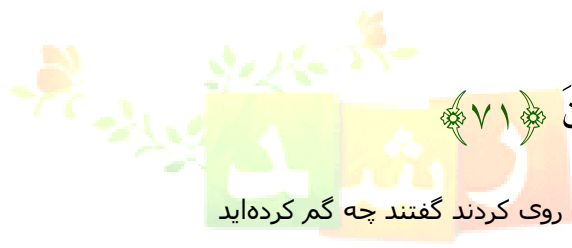
فولادوند: و هنگامی که بر یوسف وارد شدند برادرش [بنیامین] را نزد خود جای داد [و] گفت من برادر تو هستم بنابراین از آنچه [برادران] می‌کردند غمگین مباش

مکارم: هنگامی که بر یوسف وارد شدند برادرش را نزد خود جای داد و گفت من برادر تو هستم، از آنچه آنها می‌کنند غمگین و ناراحت نباش.

فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ جَعَلَ السَّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَيَّتَهَا الْعَبِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ ﴿٧٠﴾

فولادوند: پس هنگامی که آنان را به خوار و بارشان مجهز کرد آبخوری را در بار برادرش نهاد سپس [به دستور او] نداکننده‌ای بانگ درداد ای کاروانیان قطعاً شما دزد هستید

مکارم: و هنگامی که بارهای آنها را بست ظرف آبخوری ملك را در بار برادرش قرار داد سپس کسی صدا زد ای اهل قافله شما سارق هستید!



قَالُوا وَأَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ مَاذَا تَفْقِدُونَ ﴿٧١﴾

فولادوند: [برادران] در حالی که به آنان روی کردند گفتند چه گم کرده‌اید؟
مکارم: آنها رو به سوی او کردند. و گفتند چه چیز گم کرده‌اید؟

قَالُوا نَفَقْدُ صَوَاعِ الْمَلِكِ وَلِمَنْ جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ ﴿٧٢﴾

فولادوند: گفتند جام شاه را گم کرده‌ایم و برای هر کس که آن را بیاورد يك بار شتر خواهد بود و [متصدی گفت] من ضامن آنم
مکارم: گفتند پیمان‌ه ملك را، و هر کس آنرا بیاورد يك بار شتر (غله) به او داده می‌شود و من ضامن (این پاداش هستم).

قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ ﴿٧٣﴾

فولادوند: گفتند به خدا سوگند شما خوب می‌دانید که ما نیامده‌ایم در این سرزمین فساد کنیم و ما دزد نبوده‌ایم
مکارم: گفتند به خدا سوگند شما می‌دانید ما نیامده‌ایم که در این سرزمین فساد کنیم و ما (هرگز) دزد نبوده‌ایم.

قَالُوا فَمَا جَزَاؤُهُ إِنْ كُنْتُمْ كَاذِبِينَ ﴿٧٤﴾

فولادوند: گفتند پس اگر دروغ بگوئید کیفرش چیست
مکارم: آنها گفتند اگر دروغگو باشید کیفر شما چیست ؟

قَالُوا جَزَاؤُهُ مِنْ وَجْدٍ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ ﴿٧٥﴾

فولادوند: گفتند کیفرش [همان] کسی است که [جام] در بار او پیدا شود پس کیفرش خود اوست ما ستمکاران را این گونه کیفر می‌دهیم

مکارم: گفتند هر کس (آن پیمان) در بار او پیدا شود خودش کیفر آن خواهد بود (و بخاطر این کار برده خواهد شد) ما اینگونه ستمگران را کیفر می‌دهیم.

فَبَدَأَ بِأَوْعِيَّتِهِمْ قَبْلَ وَعَاءِ أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وَعَاءِ أَخِيهِ كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مِّنْ نُّشَاءٍ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ ﴿٧٦﴾

فولادوند: پس [یوسف] به [بازرسی] بارهای آنان پیش از بار برادرش پرداخت آنگاه آن را از بار برادرش [بنیامین] در آورد این گونه به یوسف شیوه آموختیم [چرا که] او در آیین پادشاه نمی‌توانست برادرش را بازداشت کند مگر اینکه خدا بخواهد [و چنین راهی بدو بنماید] درجات کسانی را که بخواهیم بالا می‌بریم و فوق هر صاحب دانشی دانشوری است

مکارم: در این هنگام (یوسف) قبل از بار برادرش به کاوش بارهای آنها پرداخت، و سپس آنها را از بار برادرش بیرون آورد، اینگونه راه چاره به یوسف یاد دادیم او هرگز نمی‌توانست برادرش را مطابق آئین ملک (مصر) بگیرد مگر آنکه خدا بخواهد، درجات هر کس را بخواهیم بالا می‌بریم و برتر از هر صاحب علمی، عالمی است.

قَالُوا إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ فَأَسْرَهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ قَالَ أَنْتُمْ شَرُّ مَكَانًا وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ ﴿٧٧﴾

فولادوند: گفتند اگر او دزدی کرده پیش از این [نیز] برادرش دزدی کرده است یوسف این [سخن] را در دل خود پنهان داشت و آن را برایشان آشکار نکرد [ولی] گفت موقعیت شما بدتر [از او] است و خدا به آنچه وصف می‌کنید دانایتر است

مکارم: (برادران) گفتند اگر او (بنیامین) دزدی کرده (تعجب نیست) برادرش (یوسف) نیز قبل از او دزدی کرده، یوسف (سخت ناراحت شد و) این (ناراحتی) را در درون خود پنهان داشت و برای آنها اظهار نداشت (همین اندازه) گفت شما بدتر هستید و خدا از آنچه توصیف می‌کنید آگاه تر است.

قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ ﴿٧٨﴾

فولادوند: گفتند ای عزیز او پدری پیر سالخورده دارد بنابراین یکی از ما را به جای او بگیر که ما تو را از نیکوکاران می‌بینیم

مکارم: گفتند ای عزیز او پدر پیری دارد (و سخت ناراحت می‌شود) یکی از ما را به جای او بگیر، ما تو را از نیکوکاران می‌بینیم.

قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ إِنَّا إِذًا لَّظَالِمُونَ ﴿٧٩﴾

فولادوند: گفت پناه به خدا که جز آن کس را که کالای خود را نزد وی یافته‌ایم بازداشت کنیم زیرا در آن صورت قطعاً ستمکار خواهیم بود

مکارم: گفت پناه بر خدا که ما غیر از آن کس که متاع خود را نزد او یافته‌ایم بگیریم که در آن صورت از ظالمان خواهیم بود!

فَلَمَّا اسْتَيْسَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا قَالَ كَبِيرُهُمْ أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ آبَاءَكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوْتًا مِنَ اللَّهِ وَمِنْ قَبْلُ مَا فَرَّطْتُمْ فِي يُوسُفَ فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّى يَأْذَنَ لِي أَبِي أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لِي وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ



فولادوند: پس چون از او نومید شدند رازگویان کنار کشیدند بزرگشان گفت مگر نمی‌دانید که پدرتان با نام خدا پیمانی استوار از شما گرفته است و قبلا [هم] در باره یوسف تقصیر کردید هرگز از این سرزمین نمی‌روم تا پدرم به من اجازه دهد یا خدا در حق من داوری کند و او بهترین داوران است

مکارم: هنگامی که (برادران) از او مایوس شدند به کناری رفتند و با هم به نجوی پرداختند، بزرگترین آنها گفت آیا نمی‌دانید پدرتان از شما پیمان الهی گرفته و پیش از این در باره یوسف کوتاهی کردید لذا من از این سرزمین حرکت نمی‌کنم تا پدرم بمن اجازه دهد یا خدا فرمانش را در باره من صادر کند که او بهترین حکم‌کنندگان است.

ارْجِعُوا إِلَىٰ أَيْكُم فَقُولُوا يَا أَبَانَا إِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ وَمَا شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا عَلَّمَنَا وَمَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ



فولادوند: پیش پدرتان بازگردید و بگوئید ای پدر پسرت دزدی کرده و ما جز آنچه می‌دانیم گواهی نمی‌دهیم و ما نگهبان غیب نبودیم

مکارم: شما به سوی پدرتان باز گردید و بگوئید پدر (جان) پسرت دزدی کرد و ما جز به آنچه می‌دانستیم گواهی ندادیم و ما از غیب آگاه نبودیم!

وَاسْأَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَالْعِيرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا وَإِنَّا لَصَادِقُونَ

فولادوند: و از [مردم] شهری که در آن بودیم و کاروانی که در میان آن آمدیم جویا شو و ما قطعاً راست می‌گوییم

مکارم: (برای اطمینان بیشتر) از آن شهر که در آن بودیم سؤال کن و نیز از آن قافله که با آن آمدیم بپرس و ما (در گفتار خود) صادق هستیم.

قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ



فولادوند: [یعقوب] گفت [چنین نیست] بلکه نفس شما امری [نادرست] را برای شما آراسته است پس [صبر من] صبری نیکوست امید که خدا همه آنان را به سوی من [باز] آورد که او دانای حکیم است

مکارم: (یعقوب) گفت نفس (و هوی و هوس) مساله را چنین در نظرتان تزیین داده، من شکیبایی می‌کنم شکیبایی جمیل (و

خالی از کفران)، امیدوارم خداوند همه آنها را به من باز گرداند چرا که او علیم و حکیم است.

وَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسْفَىٰ عَلَىٰ يُوسُفَ وَأَبْيَضْتُ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ ﴿٨٤﴾

فولادوند: و از آنان روی گردانید و گفت ای دریغ بر یوسف و در حالی که اندوه خود را فرو می‌خورد چشمانش از اندوه سپید شد
مکارم: و از آنها روی برگرداند و گفت وا اسفا بر یوسف!، و چشمان او از اندوه سفید شد اما او خشم خود را فرو میبرد (و هرگز کفران نمی‌کرد).

قَالُوا تَاللَّهِ تَفْتَأُ تَذَكُرُ يُوسُفَ حَتَّىٰ تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ ﴿٨٥﴾

فولادوند: [پسران او] گفتند به خدا سوگند که پیوسته یوسف را یاد می‌کنی تا بیمار شوی یا هلاک گردی
مکارم: گفتند بخدا تو آنقدر یاد یوسف میکنی تا مشرف به مرگ شوی یا هلاک گردی!

قَالَ إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٨٦﴾

فولادوند: گفت من شکایت غم و اندوه خود را پیش خدا می‌برم و از [عنایت] خدا چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید
مکارم: گفت من تنها غم و اندوهم را به خدا میگویم (و شکایت نزد او میبرم) و از خدا چیزهایی میدانم که شما نمیدانید.

يَا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ وَلَا تَيَاسُوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَبِئْسُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ ﴿٨٧﴾

فولادوند: ای پسران من بروید و از یوسف و برادرش جستجو کنید و از رحمت‌خدا نومید مباشید زیرا جز گروه کافران کسی از رحمت‌خدا نومید نمی‌شود

مکارم: پسرانم! بروید و از یوسف و برادرش تفحص کنید، و از رحمت خدا مایوس نشوید که از رحمت خدا جز قوم کافر مایوس نمی‌شوند.

فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسْنَا وَأَهْلْنَا الضَّرُّ وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُزْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ ﴿٨٨﴾

فولادوند: پس چون [برادران] بر او وارد شدند گفتند ای عزیز به ما و خانواده ما آسیب رسیده است و سرمایه‌ای ناچیز آورده‌ایم بنابراین پیمانہ ما را تمام بده و بر ما تصدق کن که خدا صدقه‌دهندگان را پاداش می‌دهد

مکارم: هنگامی که آنها وارد بر او (یوسف) شدند گفتند ای عزیز! ما و خاندان ما را ناراحتی فرا گرفته و متاع کمی (برای خرید مواد غذایی) با خود آورده‌ایم، پیمانہ ما را بطور کامل وفا کن و بر ما تصدق بنما که خداوند متصدقان را پاداش می‌دهد.

قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ ﴿٨٩﴾

فولادوند: گفت آیا دانستید وقتی که نادان بودید با یوسف و برادرش چه کردید

مکارم: گفت آیا دانستید چه با یوسف و برادرش کردید آنگاه که جاهل بودید؟!

قَالُوا إِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَهَذَا أَخِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مَن يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ﴿٩٠﴾

فولادوند: گفتند آیا تو خود یوسفی گفت [آری] من یوسفم و این برادر من است به راستی خدا بر ما منت نهاده است بی‌گمان

هر که تقوا و صبر پیشه کند خدا پاداش نیکوکاران را تباه نمی‌کند

مکارم: گفتند آیا تو همان یوسف هستی؟! گفت (آری) منم یوسف! و این برادر من است خداوند بر ما منت گذارده، هر کس تقوی

پیشه کند و شکیبایی و استقامت نماید (سرانجام پیروز می‌شود) چرا که خداوند پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کند.

قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ آتَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَإِن كُنَّا لَخَاطِئِينَ ﴿٩١﴾

فولادوند: گفتند به خدا سوگند که واقعا خدا تو را بر ما برتری داده است و ما خطاکار بودیم

مکارم: گفتند بخدا سوگند خداوند تو را بر ما مقدم داشته، و ما خطا کار بودیم.

قَالَ لَا تَثْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَعْرِفُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ﴿٩٢﴾

فولادوند: [یوسف] گفت امروز بر شما سرزنشی نیست خدا شما را می‌آمرزد و او مهربانترین مهربانان است

مکارم: گفت امروز ملامت و توبیخی بر شما نیست خداوند شما را می‌بخشد، و ارحم الراحمین است!

اذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَالْقَوَهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا وَأْتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٩٣﴾

فولادوند: این پیراهن مرا ببرید و آن را بر چهره پدرم بیفکنید [تا] بینا شود و همه کسان خود را نزد من آورید

مکارم: این پیراهن مرا ببرید و به صورت پدرم بیندازید، بینا می‌شود، و همگی خانواده نزد من آئید.

وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَن تُفَنِّدُونِ ﴿٩٤﴾

فولادوند: و چون کاروان رهسپار شد پدرشان گفت اگر مرا به کم‌خردی نسبت ندهید بوی یوسف را می‌شنوم

مکارم: هنگامی که کاروان (از سرزمین مصر) جدا شد پدرشان (یعقوب) گفت من بوی یوسف را احساس می‌کنم اگر مرا به

نادانی و کم‌عقلی نسبت ندهید!

قَالُوا تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ ﴿٩٥﴾

فولادوند: گفتند به خدا سوگند که تو سخت در گمراهی دیرین خود هستی

مکارم: گفتند: به خدا تو در همان گمراهی سابق هستی!

فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَىٰ وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ

﴿٩٦﴾

فولادوند: پس چون مزده‌رسان آمد آن [پیراهن] را بر چهره او انداخت پس بینا گردید گفت آیا به شما نگفتم که بی‌شک من از [عنایت] خدا چیزهایی می‌دانم که شما نمی‌دانید

مکارم: اما هنگامی که بشارت دهنده آمد، آن (پیراهن) را بر صورت او افکند ناگهان بینا شد، گفت آیا به شما نگفتم من از خدا چیزهایی سراغ دارم که شما نمی‌دانید!!

قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ ﴿٩٧﴾

فولادوند: گفتند ای پدر برای گناهان ما آمرزش خواه که ما خطاکار بودیم.
مکارم: گفتند پدر! از خدا آمرزش گناهان ما را بخواه که ما خطاکار بودیم.

قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿٩٨﴾

فولادوند: گفت به زودی از پروردگرم برای شما آمرزش می‌خواهم که او همانا آمرزنده مهربان است
مکارم: گفت به زودی برای شما از پروردگرم آمرزش می‌طلبم که او غفور و رحیم است.

فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَىٰ يُوسُفَ آوَىٰ إِلَيْهِ أَبَوَيْهِ وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِن شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ ﴿٩٩﴾

فولادوند: پس چون بر یوسف وارد شدند پدر و مادر خود را در کنار خویش گرفت و گفت ان شاء الله با [امن و] امان داخل مصر شوید

مکارم: هنگامی که بر یوسف وارد شدند او پدر و مادر خود را در آغوش گرفت و گفت همگی داخل مصر شوید که انشاء الله در امان و امان خواهید بود.

وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَىٰ الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبْتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ﴿١٠٠﴾

فولادوند: و پدر و مادرش را به تخت برنشاند و [همه آنان] پیش او به سجده درافتادند و [یوسف] گفت ای پدر این است تعبیر خواب پیشین من به یقین پروردگرم آن را راست گردانید و به من احسان کرد آنگاه که مرا از زندان خارج ساخت و شما را از بیابان [کنعان به مصر] باز آورد پس از آنکه شیطان میان من و برادرانم را به هم زد بی گمان پروردگار من نسبت به آنچه بخواهد صاحب لطف است زیرا که او دانا و حکیم است

مکارم: و پدر و مادر خود را بر تخت نشاند و همگی به خاطر او به سجده افتادند و گفت پدر! این تحقق خوابی است که قبلا دیدم

خداوند آنها را به حقیقت پیوست، و او به من نیکی کرد هنگامی که مرا از زندان خارج ساخت و شما را از آن بیابان (به اینجا) آورد و بعد از آن که شیطان میان من و برادرانم فساد کرد، پروردگار من نسبت به آنچه می‌خواهد (و شایسته میدانند) صاحب لطف است چرا که او دانا و حکیم است.

رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ ﴿١٠١﴾

فولادوند: پروردگارا تو به من دولت دادی و از تعبیر خوابها به من آموختی ای پدیدآورنده آسمانها و زمین تنها تو در دنیا و آخرت مولای منی مرا مسلمان بمیران و مرا به شایستگان ملحق فرما

مکارم: پروردگارا! بخش (عظیمی) از حکومت به من بخشیدی و مرا از علم تعبیر خوابها آگاه ساختی، تویی آفریننده آسمانها و زمین، و تو سرپرست من در دنیا و آخرت هستی، مرا مسلمان بمیران. و به صالحان ملحق فرما!

ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَهُمْ يَمْكُرُونَ ﴿١٠٢﴾

فولادوند: این [ماجرا] از خبرهای غیب است که به تو وحی می‌کنیم و تو هنگامی که آنان همداستان شدند و نیرنگ می‌کردند نزدشان نبودی

مکارم: این از خبرهای غیب است که به تو وحی می‌فرستیم، تو (هرگز) نزد آنها نبودی هنگامی که تصمیم گرفتند و نقشه می‌کشیدند.

وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ ﴿١٠٣﴾

فولادوند: و بیشتر مردم هر چند آرزومند باشی ایمان آورنده نیستند

مکارم: و بیشتر مردم، هر چند اصرار داشته باشی، ایمان نمی‌آورند!

وَمَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ ﴿١٠٤﴾

فولادوند: و تو بر این [کار] پاداشی از آنان نمی‌خواهی آن [قرآن] جز پندی برای جهانیان نیست

مکارم: و تو (هرگز) از آنها پاداشی مطالبه نمی‌کنی، او نیست مگر تذکری برای جهانیان

وَكَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ ﴿١٠٥﴾

فولادوند: و چه بسیار نشانه‌ها در آسمانها و زمین است که بر آنها می‌گذرند در حالی که از آنها روی برمی‌گردانند

مکارم: و چه بسیار نشانه‌ای (از خدا) در آسمانها و زمین وجود دارد که آنها از کنارش می‌گذرند و از آن روی می‌گردانند!

وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ ﴿١٠٦﴾

فولادوند: و بیشترشان به خدا ایمان نمی‌آورند جز اینکه [با او چیزی را] شریک می‌گیرند

مکارم: و اکثر آنها که مدعی ایمان به خدا هستند مشرکند.

﴿۱۰۷﴾ أَفَأَمِنُوا أَنْ تَأْتِيَهُمْ غَاشِيَةٌ مِّنْ عَذَابِ اللَّهِ أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿۱۰۷﴾

فولادوند: آیا ایمنند از اینکه عذاب فراگیر خدا به آنان دررسد یا قیامت در حالی که بی‌خبرند بناگاه آنان را فرا رسد

مکارم: آیا از این ایمن هستند که عذاب فراگیری از ناحیه خدا به سراغ آنها بیاید یا ساعت رستاخیز ناگهان فرا رسد در حالی که آنها متوجه نیستند؟!

﴿۱۰۸﴾ قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿۱۰۸﴾

فولادوند: بگو این است راه من که من و هر کس پیروم کرد با بینایی به سوی خدا دعوت می‌کنیم و منزّه است خدا و من از مشرکان نیستم

مکارم: بگو این راه من است که من و پیروانم با بصیرت کامل همه مردم را به سوی خدا دعوت می‌کنیم، منزّه است خدا، و من از مشرکان نیستم.

﴿۱۰۹﴾ وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُّوحِي إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ أَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿۱۰۹﴾

فولادوند: و پیش از تو [نیز] جز مردانی از اهل شهرها را که به آنان وحی می‌کردیم نفرستادیم آیا در زمین نگردیده‌اند تا فرجام کسانی را که پیش از آنان بوده‌اند بنگرند و قطعاً سرای آخرت برای کسانی که پرهیزگاری کرده‌اند بهتر است آیا نمی‌اندیشید

مکارم: و ما نفرستادیم پیش از تو جز مردانی از اهل شهرها که وحی به آنها می‌کردیم، آیا (مخالفان دعوت تو) سیر در زمین نکردند تا ببینند عاقبت کسانی که پیش از آنها بودند چه شد؟ و سرای آخرت برای پرهیزکاران بهتر است، آیا فکر نمی‌کنید؟!

﴿۱۱۰﴾ حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِّيَ مَنْ نَشَاءُ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ ﴿۱۱۰﴾

فولادوند: تا هنگامی که فرستادگان [ما] نومید شدند و [مردم] پنداشتند که به آنان واقعا دروغ گفته شده یاری ما به آنان رسید پس کسانی را که می‌خواستیم نجات یافتند و [لی] عذاب ما از گروه مجرمان برگشت ندارد

مکارم: (پیامبران به دعوت خود و دشمنان به مخالفت همچنان ادامه دادند) تا رسولان مایوس شدند و گمان کردند که (حتی گروه اندک مؤمنان) به آنها دروغ گفته‌اند، در این هنگام یاری ما به سراغ آنها آمد هر کس را می‌خواستیم نجات می‌دادیم و مجازات و عذاب ما از قوم زیانکار بازگردانده نمی‌شود.

﴿۱۱۱﴾ لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ عِبْرَةٌ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَكِن تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿۱۱۱﴾

فولادوند: به راستی در سرگذشت آنان برای خردمندان عبرتی است سخنی نیست که به دروغ ساخته شده باشد بلکه تصدیق آنچه [از کتابهایی] است که پیش از آن بوده و روشنگر هر چیز است و برای مردمی که ایمان می‌آورند رهنمود و رحمتی است

مکارم: در سرگذشت‌های آنها درس عبرتی برای صاحبان اندیشه است، اینها داستان دروغین نبود بلکه (وحی آسمانی است و) هماهنگ است با آنچه پیش روی او (از کتب آسمانی پیشین) است و شرح هر چیز (که پایه سعادت انسان است) و هدایت و رحمت برای گروهی است که ایمان می‌آورند.

